

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

عرض کردیم به آیه‌ی شریفه کتمان (إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ ۚ بَعْدَ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ ۚ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّعْنُونَ) برای حجیت خبر واحد استدلال شده است. و استدلال به يك ملازمه عقليه است، که ملازمه عقليه هم مبتنی است بر برهان لغویت؛ یعنی برای این که تحریم کتمان لغو نباشد و از این حرمت لغویت لازم نیاید، باید بگوییم قبول برای دیگران مطلقاً واجب است؛ چه علم پیدا کنند و چه نکنند. اشکال و جواب مرحوم آخوند و دفاعی که ما از مرحوم شیخ کردیم را بیان کردیم.

بررسی اشکالات وارد بر استدلال به آیه‌ی کتمان بر حجیت خبر واحد

نسبت به این آیه شریفه که آیا قابلیت استدلال در مانحن فیه را دارد یا نه؟ اولاً بسیاری از بزرگان، مثل مرحوم نائینی در فوائد الاصول و مرحوم امام در معتمد الاصول در بحث حجیت خبر واحد، وقتی آیه نبأ و آیه نفر را مورد بحث قرار دادند، دیگر ذکر نمی‌کنند از این آیه و آیات بعد به میان نیآورده‌اند. بله، جمع دیگری از بزرگان بحث پیرامون این آیه و آیات دیگر را دارند. حال، آیا استدلال به این آیه شریفه بر مدعا تمام است یا خیر؟ اینجا چندین اشکال در استدلال وجود دارد که اینها را مطرح می‌کنیم؛ ببینیم آیا اینها وارد است یا نه؟ اولین اشکال این است که آیه شریفه اصلاً در مقام تحریم کتمان نیست تا بگوییم حرمت کتمان مطلق است؛ و بین مطلق تحریم کتمان و قبول مخاطب، آنهم به نحو مطلق، ملازمه است. اگر بگوییم کتمان مطلقاً حرام است؛ یعنی کسی که باید اظهار کند، اعم از اینکه بداند مخاطب علم پیدا می‌کند یا نداند مخاطب علم پیدا می‌کند یا نه، بر او اظهار واجب و کتمان حرام است. بین حرمت مطلقه کتمان و وجوب مطلقه قبول، ملازمه عقليه است؛ اما اشکال این است که می‌خواهیم بگوییم آیه در مقام بیان تحریم کتمان نیست؛ بلکه آیه در مقام بیان اثری است که بر حرمت الکتمان مترتب می‌شود. آیه می‌گوید کسانی که «يَكْتُمُونَ مَا أَنزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ» مورد لعن خدا و لعن ملائکه و لعن همه لاعنین تا روز قیامت قرار می‌گیرند. اما دلالت بر کتمان به نحو مطلق یا کتمان در بعضی از موارد - فیما إذا أفاد العلم - ندارد.

اینجا همینطور است؛ آیه در مقام این است که می‌خواهد بیان کند کسی که کتمان می‌کند، مورد لعن خدا و ملائکه قرار می‌گیرد؛ به عبارت دیگر، از آن استفاده می‌شود که کتمان في الجملة حرام است. چون نمی‌توانیم بگوییم آیه اصلاً دال بر حرمت کتمان نیست؛ زیرا، عملی که اثر آن لعن خدا و ملائکه است، مسلماً حرام است. بنابراین، از آیه حرمت اجمالی را می‌فهمیم و نه حرمت مطلقه را. و به نظر می‌رسد که این اشکال، اشکال واردی است. ما فعلاً کاری به شأن نزول نداریم؛ ما باشیم و این آیه شریفه، اصلاً این آیه را به دست ما بدهند و از شأن نزول و مورد آیه هم خبر نداشته باشیم. - شأن نزول همیشه يك مورد جزئی است، اما آیه‌ای که نازل می‌شود، يك قضیه کلیه است. شأن نزول این آیه شریفه آن است که معاذ بن جبل، سعد بن معاذ و يك نفر دیگری، پیش علمای یهود رفتند و به آنها گفتند آن آثار و علائمی که مربوط به پیامبر آخر الزمان در تورات هست را برای ما بیان کنید. آنها می‌دانستند و نگفتند. بعد این آیه نازل شد. اما بعد از نازل شدن، دیگر «إِنَّ الَّذِينَ» که در آیه آمده، منحصر به اینها نیست و بنحو يك قضیه حقیقیه کلیه است. از آیه حرمت مطلقه استفاده نمی‌شود. اصلاً آیه در مقام تحریم مطلق کتمان نیست. اگر در

این مقام بود، استدلال به آیه تمام بود. اما آیه در مقام اثر کتمان است؛ می‌گوید اثر کتمان این است که شخص کتمان‌کننده مورد لعن خدا و ملائکه واقع می‌شود. به نظر، این اشکال از مهم‌ترین اشکالات است.

اشکال دوم این است که مورد آیه و شأن نزول آیه مربوط به کتمان علائم نبوت پیامبر ماست، که در تورات علائم نبوت پیامبر خیلی به صورت صریح و روشن بیان شده بود و علمای یهود انکار کردند. اشکال این است که مسئله علائم نبوت از مسائلی است که مرتبط به اصول دین است، و در اصول دین به اتفاق همه اصولیین، خبر واحد حجّت ندارد. در **اشکال سوم** می‌گوییم کتمان یعنی اخفای چیزی که ظاهر نیست و برای دیگران روشن نیست؛ اگر انسان کتمان کرد، اینجا متعلق برای حرمت است؛ وقتی می‌گوییم **الکتمان حرام**؛ یعنی چیزی که اگر نگوییم برای دیگران ظاهر و اشکال نمی‌شود، و اگر کتمان کنم، يك امر حقی مکتوم می‌ماند. اما در آیه شریفه دارد «**من بعد ما بیناه للناس**» [این یعنی برای مردم هم واضح بوده است. برای مردم بیان کرده بودیم، علائم نبوت برای مردم هم آشکار بوده است. پس، اینجا کتمان چه معنایی دارد؟ بگوییم مراد از کتمان علمای یهود آنچه را که به عنوان حق بوده و نزد آنها ثابت بوده است، اینها نمی‌خواستند این استمرار پیدا کند.

حرمت الکتمان در اینجا به معنای وجوب و ابقاء الحق و آن چیزی که نزد مردم هم واضح بوده، است. علمای یهود نمی‌خواستند این باقی بماند و ابقا شود. به هر حال، در اشکال سوم، اشکال این است: آن کتمانی که حرام است و معصیت و متعلق حرمت است، جایی است که چیزی مخفی باشد. اما جایی که چیزی خودش واضح است، کتمان معنا ندارد. ما باید کتمان را طوری دیگر معنا کنیم. به عبارت دیگر، «یکتمون» در آیه شریفه را به يك معنای دیگر توجیه کنیم. که حالا این اشکال، خیلی اشکال مهمی نیست. اینجا دو نکته باقی می‌ماند؛ نکته اول این است که کسانی که به آیه شریفه استدلال کردند، آن را به آیه «**ولا یکتمن ما خلق الله فی أرحامهنّ**» قیاس کردند؛ که زنها آنچه را که در ارحامشان هست، نباید کتمان کنند. و از این آیه استفاده کردند اگر زنی گفت من حامله هستم، قول او حجت و مورد قبول است؛ و دیگر نباید رفت تحقیق کرد که آیا راست می‌گوید و یا دروغ می‌گوید؛ و اگر به حدی محکوم شده باشد، باید آن را تأخیر بیندازند. در این بحث نیز گفته‌اند: همانطوری که در مورد زن باید قول او را قبول کرد، در مورد «**إن الذین یکتمون ما أنزلنا**» هم همینطور است؛ قبول قول او حجیت دارد. اشکال این نکته آن است که این قیاس مع الفارق است؛ در مورد زن مخصوصاً در زمان گذشته غیر از قول خود زن راه دیگری برای تشخیص حمل نبوده است؛ و در فقه داریم اموری که **لا یعلم الا من قبلها** اینجا فقط قول او معتبر است؛ زن اگر در باب طلاق گفت من در عادت ماهیانه هستم، همین مقدار کافی است و قول او حجّت است؛ اما در ما نحن فیه مسئله چنین نیست.

به هر حال، این مربوط به فرض شك است؛ یعنی وقتی می‌گوییم قول زن حجّت است، این در صورت شك است؛ و گرنه، اگر راهی داشته باشیم، یقین به صدقش و یا یقین به کذبش باشد، نوبت به این معنا نمی‌رسد. نکته‌ی دوم و آخر در مورد این آیه آن که: مرحوم آقاي خوئی (قدّس سرّه) در کتاب مصباح الاصول وقتی استدلال به آیه را ذکر کردند، يك ان قلت و قلتي دارند؛ مستشکل در اشکال می‌گوید: مقتضای اطلاق یکتمون، حرمت کتمان است **ولو مع العلم المخبر بان اخباره لا یفید علم السامع**؛ هرچند مخبر بداند که دیگری علم به قول او پیدا نمی‌کند؛ و بداند **لا ینضمّ إلیه اخبار غیره** آنوقت مستشکل می‌گوید: همین که کتمان بر او حرام است، ملازمه دارد با اینکه قبولش مطلقاً واجب است؛ و گرنه حرمت کتمان لغو می‌شود. ایشان در جواب فرمودند: **ظهور الحق للناس وحصول العلم لهم إنما هو حکمة لحرمة الکتمان، والحکمة الداعیة إلی التکلیف لا یلزم أن تكون ساریة فی جمیع الموارد**. کسی که کتمان برایش حرام است و نباید کتمان بکند تا دیگران علم پیدا بکند، حصول علم برای دیگران حکمت است و حکمت عمومیت ندارد. بعد مثال‌هایی می‌زنند که اگر به شاهی گفتند تو بیا شهادت بده؛ ولو اینکه این شاهد می‌داند شاهد دیگری هم در کار نیست، بر او شهادت دادن واجب نیست. می‌فرماید: **ألا ترى انه یجب علی الشاهد ان یشهد عند الحاكم إذا دعی لذلك، بمقتضى قوله تعالى: (ولا یأبى الشهداء إذا ما دعوا) ولو مع العلم بعدم انضمام الشاهد الثانی إلیه، مع أن الحکمة فی وجوب الشهادة - وهي حفظ حقوق الناس - غیر متحققة فی هذا الفرض، وكذا الحال فی وجوب العدة علی المطلقة وعلی المتوفی عنها زوجها وان کانت عقیما، مع أن الحکمة وهي التحفظ علی النسب غیر موجودة فی مفروض المثال**.

نکته‌ای که می‌خواهم عرض کنم، این است که اصلاً بحث حکمت چه ارتباطی به مانحن فیه دارد؟ واقعاً هرچه دقت کردیم که ایشان چرا این مطلب را آورده‌اند، ما چیزی نفهمیدیم! ایشان می‌فرمایند این که کتمان حرام است، حکمتش این است که دیگران علم پیدا کنند. حالا اگر دیگران هم علم پیدا نکردند، اینجا باز کتمان حرام است. اولاً این که مؤید اشکال می‌شود؛ مستشکل هم می‌گوید کتمان حرام است مطلقاً، چه دیگران علم پیدا کنند و چه علم پیدا نکنند. شما هم در جواب می‌فرمایید علم پیدا کردن دیگران حکمت است؛ اگر حکمت شد، مؤید مستشکل می‌شود که کتمان حرام است؛ ولو دیگران علم پیدا نکنند. و ثانیاً، اشکال مستشکل مبتنی بر حکمت و علت نیست؛ اصلاً مستشکل نمی‌گوید علم پیدا کردن دیگران آیا علت است برای حرمت کتمان یا حکمت است؟ تا ما بین اینها فرق بگذاریم. مستشکل می‌گوید آیا خدا کتمان را مطلقاً حرام کرد - چه دیگران علم پیدا کنند و چه علم پیدا نکنند - یا مطلقاً حرام نکرده است؟ بحث مستشکل اصلاً ربطی به علت و حکمت ندارد. به هر حال، این دو اشکال اینجا وارد است؛ مگر اینکه بگوییم چون بالاخره این قلم شریف ایشان نیست، مقرر چنین بیان کرده و بگوییم این از اشتباهات مقرر است. خود آقایان به صفحه‌ی 188 از جلد 3 مصباح الاصول مراجعه کنند؛ ان شاء الله ادامه‌ی بحث برای روز شنبه. و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرين.